

فصلنامه مطالعات فرهنگی - دفاعی زنان

سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۴

نقش زنان در مدیریت بحران های سیاسی امنیتی

مهدی زروندی*

چکیده

زنان در جامعه ما نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند و در عرصه های مختلف اجتماعی بعضاً با مردان برابری می نمایند و چه بسا در بعضی از عرصه ها مثل پذیرش در دانشگاهها در سالهای اخیر بر مردان فزونی پیدا کرده اند و در مشاغلی که مستقیماً با بعضی از بحران های طبیعی سروکار دارند بیشتر و کارآمدتر از مردان هستند. با توجه به این اصل و آگاهی از دنیای پرچالش و چند پاره، امروزه کمتر کشوری را می توان یافت که گرفتار بحران های اجتماعی، سیاسی، امنیتی و نظامی و... نشود. کشور جمهوری اسلامی ایران نیز که هر روز با توطئه های جدیدی از سوی دشمنان روبه رو می شود نیاز دارد که بتواند در مواقعی که بکارگیری مردان در مدیریتهای حساس تر نیاز می شود از حضور مدیریتی زنان در مدیریت بحران های سیاسی اجتماعی استفاده نماید. آمادگی بالای مشارکت زنان در کنش های مختلف اجتماعی، سیاسی و امنیتی و میزان رغبت زیاد آنان برای مداخله در ابعاد مختلف بحران های سیاسی امنیتی این مهم را لازم می نماید.

مادر این مقاله سعی نموده ایم نحوه بکارگیری و میزان توانایی و حیطه های بکارگیری زنان در مدیریت بحران های سیاسی امنیتی را بررسی نموده و همچنین محدودیتهای بکارگیری زنان را در پست های مدیریتی نیز به اختصار بیان نماییم.

کلیدواژگان: مدیریت، بحران، زنان، بحران های امنیتی، بحران های اجتماعی

* پژوهشگر دانشکده و پژوهشکده فرماندهی و ستاد عالی جنگ و علوم دفاعی دانشگاه امام حسین (ع)

مقدمه

علیرغم باور بعضی از تحلیل‌گران سیاسی - امنیتی که کشمکش‌ها، چالش‌ها، تنش‌ها و بحران‌های امنیتی و سیاسی و حتی طبیعی را اساساً دارای ماهیت مردانه می‌دانند و سهم و نقش زنان را در فرآیند پدید آیی، وقوع و از میان برداشتن آنها ناچیز و یا هیچ می‌پندارند.

امروزه اغلب تحلیل‌گرایان سیاسی - امنیتی، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان نظامی و غیر نظامی برای باورند که از سه قرن پیش تا کنون، زنان در بسیاری از چالش‌ها و کشمکش‌های امنیتی در سطح جهان به ویژه در مقابله با کشمکش‌ها، نقشی شگرف داشته و در بسیاری موارد همسان با مردان ایفای نقش کرده‌اند. افرادی نیز برای باورند که نقش زنان در مقابله با بحران‌های نظامی، اجتماعی، سیاسی امنیتی و طبیعی در سده بیستم میلادی بسیار برجسته‌تر از نقش آنان در سده‌های پیشین بوده است.

زنان به رسمیت شناخته شدن حضور خود را در قلمروهای نظامی و امنیتی به آسانی به دست نیاوردند. آنان در بحران‌های مختلف سده بیستم علی‌رغم مخالفت آشکار مقامات نظامی و سیاسی، به صورت خودانگیخته گام برداشتند و با ایفای نقش‌های متنوع نشان دادند قابلیت و مهارتشان در بسیاری از حیطه‌های نظامی و امنیتی کمتر از مردان نیست.

مثلاً در جنگ جهانی اول میلیون‌ها زن روسی دریگانهای ویژه‌ای سازماندهی شده و بسیاری از آنان به جبهه‌های جنگ روانه شدند. این زنان از بین گروه‌های اجتماعی، تحصیلی و سنی مختلفی به ارتش فراخوانده شده بودند.

خانم ماریا پوچ کاروا، یکی از زنان جنگجوی روسی و با تشکیل یک یگان نظامی موسوم به (یگان مرگ) مبادرت به آموزش و سازماندهی بیش از ۲۰۰۰ زن روسی نمود. او زنان را برای نبرد با دشمن به خطوط مقدم جبهه اعزام نمود. هنوز چند روزی از حضور آنها در جبهه نگذاشته بود که شجاعت و دلاوری آنان حیرت

فرماندهان و مسئولان نظامی آن کشور را برانگیخت. حضور زنان فرانسوی در جنگ جهانی اول و یا حضور دختران فنلاندی در جنگ جهانی دوم که به عنوان لشکر حماسه آفرین و مقاوم نام گرفتند، از دیگر موارد دلاوری زنان بوده است. (اشمیز، ۲۰۰۰)

زنان ایرانی نیز در هشت سال دفاع مقدس، و نابرابر با دشمن برخوردار از حمایت استکبار جهانی، و نیز در مقابله با گروه‌ها و دستجات وابسته و ضد انقلاب داخلی، نشان داده‌اند، که در بسیاری از امور پیش قدم هستند، چه به تعبیر مقام معظم رهبری «پیش قدم شدن زن‌ها در کلیه مسایل از جمله دفاع و جهاد اسباب این می‌شود که مردها هم بیشتر وارد عمل شوند.» (صحیفه نور، جلد ۱۹، ص ۲۸۰)

اینک نیز بالغ بر ده هزار زن بسیجی در سمت‌های مختلف فرماندهی و مدیریت به آموزش زنان داوطلب می‌پردازند.

ضرورت بررسی موضوع

گرچه از قرن‌ها پیش دولت مردان و فرمانروایان دنیا ضرورت به کارگیری زنان را در جنگ و دفاع، و شورش و بحران درک کرده بودند و آنان را در مشاغل و قلمروهای مختلف جنگ، سیاست و امنیت به کار می‌گرفتند، اما تا چند دهه اخیر بسیاری از آنان همچنان در این اندیشه بودند که قلمروهای نظامی و امنیتی اساساً قلمروهای «مردانه» اند و ورود زنان به این قلمروها باید با احتیاط و تنها از سرناچاری، صورت گیرد. حتی، آن دسته از اندیشمندان و تحلیل‌گران نظامی که ضرورت حضور زنان را در این قلمروها باور کرده بودند، اذعان داشتند که بهره‌گیری از زنان در این قلمروها، باید «پنهان» بماند. چنین نظر و دیدگاهی به روشنی در موضع‌گیری مشهور «سینیا انلوی» (یک تحلیل گر نامی نظامی) منعکس شده است. به بیان او:

«استراتژیست‌های نظامی کشورهای مختلف به زنان نیازمیرم دارند. البته به زنانی نیاز دارند که کردار و پندارشان با عمل و اندیشه موردانتظار نظام حاکم از زنان مطابق باشد، و به زنانی که بهره‌برداری از آنان را بتوان پنهان ساخت تا ارتش همچنان بعنوان نهادی اصالتاً «مذکر» و دژ نفوذناپذیر مردانگی باقی بماند.» (انلوی، ۱۹۸۳، ص ۲۲۰)

امادر دنیای امروزه کسی را یارای پنهان ساختن نقش زنان در جنگ، صلح و امنیت و شورش است و نه اساساً کسی باور به «مردانه» بودن مطلق این حیطه‌ها دارد. چه، جنگ‌ها و بحران‌های دنیای کنونی بیش از آنکه مبتنی بر قدرت عضلانی (نهاد مردانگی) باشند، مبتنی بر توان ذهنی و قابلیت‌های فکری آدمیان‌اند. و دیرزمانی است آشکار شده است زنان از این حیث نه «کهنتر» از مردانند و نه «مهنتر» از آنان (گرامام، ۱۹۹۰). این نه بدان معنا است که امروزه همه کشورهای حضور زنان را در قلمروهای نظامی و امنیتی مجاز می‌دانند. چه، پژوهشگران و تحلیل‌گران (دی‌گروت وینیستون - بیرد، ۲۰۰۰ را ببینید) نشان داده‌اند که همچنان «افکار عمومی» پاره‌ای از کشورهای حضور زنان را در قلمروهای نظامی - امنیتی (و حتی سیاسی) بر نمی‌تابند. و حیرت‌انگیز آنکه زنان نیز خود در اینگونه افکار عمومی شریک‌اند.

اما با وجود این، امروزه تردیدی باقی نمانده است که مقابله اثربخش با بحران‌های سیاسی - امنیتی و اجتماعی و نیز حفظ امنیت ملی جز با به کارگیری زنان میسر نخواهد شد. دلایل چندی را می‌توان در تایید این مدعا فهرست کرد. نخست آنکه، بسیاری از پدیده‌آوردندگان بحران‌های سیاسی - امنیتی و مروجان کنش‌های جمعی اعتراض‌آمیز، از زنان نیز همانند مردان بهره‌می‌گیرند، و ناگفته آشکار است که مقابله با چنین کنش‌هایی زمانی موفقیت‌آمیز خواهد بود که هر دو جنس در آن ذی‌نقش باشند. دوم آنکه، پاره‌ای از کنش‌های بحران‌آمیز و مخالفت‌جویانه‌آمیز عمومی به

¹ Graham-

بهانه «رفع ستم و تبعیض از زنان» صورت می‌گیرد. پرواضح است که مقابله مردانه صرف با چنین کنش‌هایی خود شاهدهی درتایید ادعای مدعیان آن خواهد بود. سوم آنکه آشکار شده است که موفقیت زنان درپاره‌ای از فعالیت‌ها (نظیر فعالیتهای اطلاعاتی، تبلیغاتی، امدادی و جز آن) بسی بیش از مردان است. از همین روی بحران‌آفرینان اغلب در اینگونه فعالیت‌ها از زنان بهره می‌گیرند. آشکار است که نظام‌های حاکم برای مقابله با آنان ناگزیرند. در آنگونه فعالیت‌ها از زنان بهره‌گیرند. و نهایتاً دامنه بحران‌های خارجی و داخلی آنقدر وسیع و فراگیر است که جز با بهره‌گیری از تمامی پتانسیل‌های موجود زنان و مردان جامعه نمی‌توان با آن مقابله کرد.

بسیاری از تحلیل‌گران اجتماعی و سیاسی-امنیتی (برای مثال رفیع پور، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۷۹، زمانی، ۱۳۸۰) بر این باورند که جمهوری اسلامی ایران ممکن است در سالها و دهه‌های آتی هم با تهدیدات گسترده و غیر متعارف خارجی روبرو شود و هم با آشوبها، شورشها و بحران‌های داخلی، ناگفته آشکار است که در هر دو نوع تهدید، به ویژه در نوع دوم از زنان استفاده خواهد شد. پیداست که در تهدیدات نوع دوم مقابله صرف «مردانه» با زنان معترض و آشوب‌آفرین به سبب ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های ناشی از تعالیم دینی، دشوار، و شاید غیرممکن باشد. گذشته از آن در صورت گسترده شدن دامنه اعتراضات زنان، فراخوانی و به کارگیری به موقع و فراگیر زنان می‌تواند نظام را در برابر هر نوع تهدید، بحران، فاجعه و حادثه ضربه آمیز، مصون سازد. صاحب‌نظران اغلب سه واژه بحران (crisis)، فاجعه (Disaster) و حادثه ضربه آمیز (traumatic) را مترادف، یا شبیه یکدیگر به کار می‌گیرند. اما درک صحیح معنای هر یک از این سه مفهوم مستلزم برشمردن انواع آنها و آثار و پیامدهای ناشی از آن است.

در تعریف حادثه ضربه آمیز اتفاق نظر جامعی بین متخصصان و پژوهشگران وجود ندارد. چه، علیرغم آنکه روان‌شناسان حادثه ضربه آمیز را هر نوع رویدادی می‌دانند که «خطر واقعی مرگ، تهدید به مرگ یا آسیب دیدگی وخیم، یا تهدید نسبت به تمامیت جسمانی خود با دیگران» (APA-1994) را دربردارد، اما برخی متخصصان این تلقی از حادثه ضربه آمیز را بیش از هر چیز، برداشتی ذهنی می‌دانند. چون به باور آنان حادثه‌ای که برای یک نفر ضربه آمیز است ممکن است برای دیگری چنین نباشد (جوزف و دیگران، ۱۹۹۷). افزون بر آن، گرچه بر سر ضربه آمیز بودن برخی فجایع^۱ (نظیر سیل، زلزله شدید، بمباران و...) اتفاق نظر نسبی وجود دارد، اما بر سر حوادث دیگر اتفاق نظری وجود ندارد. از همین روی در اینکه حوادث اخیر بتوانند فرد را مبتلا به واکنش‌های روان‌شناختی سازند اختلاف نظر زیادی وجود دارد. چه، در حالیکه برخی متخصصان معتقدند فشار ناشی از برخی حوادث آنچنان شدید و ضربه آمیز است که بسیاری از بازماندگان را دچار علائم روان‌شناختی می‌سازد. اما بسیاری دیگر از پژوهشگران بر این باورند که اینگونه حوادث کمتر تهدیدی برای زندگی فرد محسوب می‌گردند، به همین سبب بعید است که بتوانند فرد را مبتلا به واکنش‌های روانی سازند. (بوم،^۲ ۱۹۸۷، مارچ، ۱۹۳۳)

انواع حوادث ضربه آمیز

همانگونه که اشاره شد صاحب نظران بر سر ضربه آمیز بودن برخی حوادث اتفاق نظر دارند. آنان اینگونه حوادث را اغلب «فاجعه^۳» می‌نامند. فاجعه (Disaster) از کلمه لاتین استروم (Astrum) گرفته شده است و معنی تحت‌اللفظی آن «بداختر» یا «بداقبال» است (مهیر^۴ و سلمان^۱، ۱۹۸۸). لیکن، منظور روان‌شناسان و علمای اجتماعی از

^۱ Disasters

^۲ Baum

^۳ Didaster

^۴ meyer

این واژه حوادث و جریان‌ات غیر مترقبه‌ای است که موجب بروز واکنش‌هایی در فرد و جامعه می‌شود، که فراتر از آستانه تحمل آنان است و موقتاً جریان عادی زندگی را قطع می‌کند و عملکرد فرد و جامعه را دچار وقفه می‌سازد (رافائل^۱ ۱۹۸۴).

اهمیت فاجعه از نظر روان‌شناسی اجتماعی از آن سبب است که موجب «آسیب روانی»^۲ می‌شود. چنین آسیبی به سرعت از توان دفاعی فرد فراتر می‌رود و او را از واکنش مطلوب بازمی‌دارد. افزون بر آن فاجعه موجب «آسیب روانی - اجتماعی»^۳ نیز می‌شود و یافتن زندگی روانی و اجتماعی را همزمان دچار اختلال می‌سازد (اریکسون^۴، ۱۹۷۶). برخی علمای رفتاری فرآیند فاجعه را به چند مرحله تقسیم می‌کنند. مثلاً تیهرست^۵ (۱۹۸۰) آن را به چهار مرحله تقسیم می‌کند: (۱) مرحله تاثیر^۶ این مرحله از هنگام وقوع حادثه شروع، و با متوقف شدن حادثه خاتمه می‌یابد. (۲) مرحله برگشت^۷ در این مرحله فشارهای دهشتناک اولیه یا از بین رفته اند و یا اینکه تاثیر آنها کم شده است. لیکن، در این مرحله ممکن است فشارهای ثانویه بروز کنند. (۳) مرحله بعد از فاجعه^۸ گرچه ممکن است فرد فاجعه دیده پس از مدتی از فشارهای روانی اجتماعی اولیه و ثانویه فاجعه رهایی یافته باشد، اما او تا مدت‌های طولانی از پیامدهای ناشی از فاجعه و تاثیر آنها بر شرایط زندگی خود رنج خواهد برد.

بحران^{۱۰} چیست؟

بحران‌ها را می‌توان به انواع اجتماعی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و قومی تقسیم کرد.

¹ Salmon

² Raphael

³ Psychopathology

⁴ Sociopsychopathology

⁵ Erikson

⁶ Tyhurst

⁷ Impact Phase

⁸ Reecail phase

⁹ Recail phase

¹⁰ Crisis

بحران سیاسی بحران مشروعیت نظام است. آنگاه که نخبگان سیاسی یک جامعه استعداد و قابلیت تولید و بازتولید ارتباطات و مناسبات مبتنی بر اعتماد و مقبولیت خود را از دست می‌دهند، و سیستم سیاسی دچار ناکارآمدی می‌شود، بحران‌های سیاسی حادث می‌شوند. بحران اجتماعی نیز زمانی حادث می‌شود که تعادل عمومی و عملکرد بهنجار و معمول حیات اجتماعی، بر اثر اختلالات پدید آمده در جامعه به مخاطره افتد. یک بحران اجتماعی نشان از آن دارد که جامعه فاقد سامان‌یابی و تامین و حفظ نظم اجتماعی است. (تاجیک، ۱۳۷۹)

منظور از بحران نظامی، وقوع جنگ، کودتا، جنگ داخلی و شورش‌های فراگیر نظامی است. (بریچر^۱، ۲۰۰۰)

وجود بحران‌ها امنیتی در جامعه نیز معلول گسترش دامنه منافشه و اختلاف میان مسئولان و نخبگان تاثیر گذار، بروز نارضایتی فراگیر بین نهادهای نظامی و غیر نظام، گسترش دامنه فعالیت گروه‌های اپوزیسیون، تشدید اقدامات گروه‌های برانداز و گسترش اقدامات تروریستی و افزایش کنش‌های جمعی اعتراض، می‌باشد. (تاجیک، ۱۳۷۵)

به عقیده هالستی^۲ (۱۹۷۲) بحران عبارت است از موقعیتی که تهدیدی غیر منتظره را متوجه ارزشهای حیاتی می‌نماید و زمان تصمیم‌گیری در آن محدود است (حیدری، ۱۳۷۰). وی تعریف دیگری به این شرح از بحران ارائه می‌کند: «بحران وضعیتی است ناپایدار که در آن تغییری ناگهانی در یک یا چند قسمت از عناصر متغیر نظم موجود ایجاد می‌گردد. و به عبارتی منظور از بحران شرایط غیر عادی ناشی از تهدیدات خارجی، داخلی و طبیعی است که امنیت اجتماعی مردم و جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهد». (انصاری، ۱۳۷۸)

در عصر حاضر مفهوم بحران گاهی باعث ایجاد سؤالاتی در اذهان عمومی می‌گردد. چرا باید اینقدر بشر به فکر بحران باشد. بحران در طول تاریخ مکتوب بشری همواره

¹ Brecher

² Holsti

با انسان بوده و چه بسا که پیش از آن نیز موجود بوده باشد. نسلهای بشر همواره مجبور به تحمل بحران‌ها و خسارات و صدمات ناشی از آن بوده و پس از مدتی نیز از رنج و مشقات آن رهایی یافته و بهبود حاصل نموده‌اند و زندگی بشری همچنان ادامه یافته است.

عوامل خاصی وجود دارد که باید از نقطه نظر مدیریت بحران مورد توجه قرار گیرند و به منظور تعریفی از بحران از مفاهیم مختلفی استفاده شده و در مجموع اکثر تعاریف انجام شده در موارد زیر مشترک بوده است.

- قطع و انفصال روند طبیعی زندگی.

- آثار ناگوار انسانی مانند فوت، آسیب دیدگی، مشقت و بیماری.

- آثار مخرب بر تشکیلات اجتماعی مانند از بین رفتن و یا خسارت دیدن سیستم‌های دولتی، ساختمان‌ها، مخابرات و پروژه‌های ضروری.

- نیازهای مردمی مانند سرپناه، پوشاک، کمک‌های پزشکی و درمانی

بطور کلی با توجه به تعاریف مختلفی که از بحران شد، بحران را بدین صورت می‌توان تعریف نمود:

حادثه‌ای که بطور ناگهانی و یا بصورت فزاینده بوجود آید سختی و مشقتی را به جامعه انسانی تحمیل نماید که جهت برطرف کردن آن نیاز به اقدامات اساسی و فوق العاده باشد.

در میان عوامل فشارزای گوناگون مطرح در زندگی آدمی، آن دسته از موقعیت‌هایی که گروه‌های عمده‌ای از انسان‌ها را تهدید و از آنها تحت عنوان «موقعیت‌های فشار جمعی و یا موقعیت‌های فشار جمعی فراگیر» می‌کنند « از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

زاروس^۱ و کوهن^۲ در طبقه‌بندی فشارزاهای محیطی، این موقعیت‌ها را تحت عنوان «حوادث بزرگ» گروه‌بندی می‌کنند و آنها را حوادث ناگهانی، بی‌همتا و قویتر از حوادث معمولی فشارزای زندگی می‌دانند که افرادی برای سازگاری با آنها به پاسخ‌های روان‌شناختی همه‌جانبه و عمده‌ای نیاز دارند. این شرایط، وضعیت‌هایی هستند که اجتماعی کوچک و بزرگ را در حادثه‌ای ناگوار و فاجعه‌آمیز درگیر و پریشانی‌های فراگیری را ایجاد می‌کنند. این قبیل فشارها که عموماً تحت عنوان بلایا از آنها یاد می‌شود، شدیدترین رویدادهایی هستند که بشر از آغاز خلقت تاکنون، با آن درگیر بوده است.

طبق بررسی شریفی (۱۳۸۲) از نظر مفهوم به طور کلی می‌توان سه دیدگاه را برای تعریف بلایا (بحران) در نظر گرفت که عبارتند از: دیدگاه‌های فیزیکی - ساختاری، جامعه‌شناسی و روان‌شناختی.

در دیدگاه فیزیکی و ساختاری، بلایا (بحران) برحسب عوامل فیزیکی به وجود آورنده آنها و پیامدهای مادی آن عوامل؛ یعنی میزان خسارت‌ها و آسیب‌های وارده جانی و مالی تعریف می‌شوند. در این صورت بلایا فاجعه‌ای واقع‌ای است که موجب صدمه، تخریب و آسیب شدید به مال و جان انسان‌ها می‌شود. از دیدگاه جامعه‌شناختی بلایا (بحران) پدیده‌ای اجتماعی تلقی می‌گردند که موجب به هم ریختگی کارکرد و ساختار یک نظام اجتماعی و نهادهای درون آن برای یک دوره کوتاه مدت می‌شوند، ولی باعث از بین رفتن این نظام و نهادهای آن نمی‌شوند. از دیدگاه روان‌شناختی نیز می‌توان بلایا (بحران) را به مثابه موقعیت‌های فشارزای روانی فراگیر و شدید تعریف نمود. از نظر روان‌شناختی، بلایا پدیده‌ای ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی است که

^۱ Zaros

^۲ Kohen

انگاره های متعارف و عادی موقعیتی را که در آن روی می دهد، درهم می ریزد و نیازهای جدیدی بوجود می آورد.

مدیریت بحران

مدیریت بحران همانند مفهوم بحران دارای گستره وسیعی است ، به بیان مک کارتی: هدف اصلی مدیریت بحران، دستیابی به راه حلی معقول برای برطرف کردن شرایط غیرعادی به گونه ایی است که منافع و ارزش های اساسی، حفظ و تامین گردند. این هدف دربرگیرنده سیاست جاری بوده و از طریق فرآیندهای اجبار و انطباق پیگیری می شود تا درنهایت به گرفتن بیشترین امتیازات ممکن از دشمن بیانجامد و موقعیت و جایگاه خودی تا حد امکان بدون هر گونه تزلزلی حفظ گردد.

در ادبیات سیاسی ، مدیریت بحران به دو معنی متفاوت مورد بحث قرار گرفته است، یکی بر رفتار شرکت کنندگان و شناسایی سازوکارهایی که دولت ها برای رویارویی با فشار به کار می گیرند، اشاره دارد و دیگری مربوط به رفتار میانجیگران، به ویژه قدرت های بزرگ و سازمان های بین المللی برای جلوگیری از بالا گرفتن بحران و یا کاهش شتاب بحران در میان دولت های درگیر است.

مهمترین عناصری که در مدیریت بحران مدنظر قرار می گیرد، واکنش سریع و بسیج منابع در عرصه بحران می باشد. برای انجام واکنش سریع نیاز به داشتن اطلاعات جامع از موضوع بحران و علل و عوامل ایجاد کننده و یا تشدید کننده می باشد. برخی از دانشمندان، تلفیق و ترکیبی کاربردی از تکنیک ها و تدابیر بحران را در ۳ مرحله مورد توجه قرار داده اند.

قبل از بحران

تعیین و پیش بینی کانون بحران، اقدامات اصلاحی جهت جلوگیری از بحران، شناسایی نقاط بحران زادر قالب برخورداری اقناعی و توجهی یا حل معضلات خاص،

عملیات روانی توجه به انگیزه قشر ناراضی و جلوگیری از تهییج احساسات مردم.

حین بحران

برخورد اقتیابی، برخورد قهرآمیز، انجام اقدامات تکمیلی، انجام اقدامات ایذایی هماهنگی ارگان های ذیربط، ایجاد جریان موازی، خنثی کردن تهدیدات ویژه، عملیات روانی.

بعد از بحران: تدوین تجارب

مهمترین اصل در کنترل حین بحران، توجه به ساعت طلایی کنترل بحران و تعیین زمان لازم برای کنترل و تلاش جهت ممانعت از گسترش دامنه بحران و تحدید جغرافیایی منطقه بحران و شناسایی عناصر و عوامل اصلی بحران می باشد. لازمه اجرایی این فعالیت ها، اتخاذ تصمیمات صحیح و فوری بر اساس اطلاعات موجود است. از دیگر ویژگی های کنترل بحران، توجه به اصول سرعت، اعتبار و پیوستگی در حین بحران است.

ضرورت بکارگیری زنان در مدیریت بحران

در دنیای پرچالش امروز کمتر کشوری را می توان یافت که هراز چندگاهی با یک یا چند بحران اعم از بحران های اجتماعی سیاسی نظامی، امنیتی و اقتصادی روبرو نشود. منافع متعارض، ایدئولوژی های متضاد و عدم درک متقابل ممکن است کشورهای مختلف را درگیر کشمکش و جنگ با یکدیگر سازد و احتمال وقوع چنین بحرانی برای هریک از کشورهای دنیا نسبتاً بالا است. (جاناتان^۱ ۲۰۰۰) طی یک بررسی جامع نشان داده است که طی مدت یک دهه از (۲۰۰۱-۱۹۹۰) بالغ بر ۵۰ کشور بزرگ و کوچک دنیا درگیر جنگ های دو جانبه و چند جانبه شده اند. و تعداد زیادی از کشورهای دنیا نیز طی همان دهه تا آستانه جنگ با یکدیگر پیش رفته اند. اما از

^۱ Janatan

سوی دیگر تنوع و تکثرهای سیاسی اجتماعی چنددهه اخیر احتمال وقوع تعارضات، تنشها و بحران‌های مختلف را فزونی بخشیده است. زیرا تلاش احزاب و دستجات مختلف برای دست‌یابی به قدرت، اغلب گسترده است. چه از یک سو نیروهای مخالف با توسل به شعارهای دلفریب و انگشت‌گذاشتن بر خواسته‌های مردم می‌کوشند تا توده‌های مردم را با خود همراه و همسوسازد. چنین توده‌های معترضی نیز اغلب مبادرت به کنشهای هیجان‌مدار که مخرب و غیرخردمدارانه است، می‌نمایند. نیروهای مخالف نیز در مقابل، واکنش فراگیر و اغلب شدید از خود نشان می‌دهند. چنین کنش و واکنشی دامنه بحران را همواره تشدید می‌سازد و منجر به یک بحران سیاسی امنیتی می‌گردد. (الیاس، ۱۳۷۹)

افزون بر بحران‌های پیش‌گفته، کشورها اغلب با بحران‌های نوع سومی نیز روبرو می‌شوند. این نوع بحران‌ها، که به بحران‌ها و فجایع طبیعی اشتهار دارند، ممکن است پیامدهای سیاسی امنیتی فراگیری به دنبال داشته باشند زیرا ممکن است برای یک توده ناراضی و معترض به منزله عامل شلیک کننده فرصت طلایی انجام کنش‌های جمعی اعتراض‌آمیز تلقی شود توجه به اینگونه بحران‌ها از آن رو واجد اهمیت است که فراوانی وقوع آنها بسیار زیاد است. جمعیت صلیب سرخ جهانی طی یک گزارش رسمی اعلام کرده است که از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۱ (۲۴ سال) حدود ۷۷۶۶ بحران در جهان رخ داده است که بر اثر آن حدود ۷ میلیون نفر جان خود را از دست داده و زندگی ۳ میلیارد نفر یعنی نیمی از جمعیت جهان، تحت تاثیر آن فجایع قرار گرفته است. علاوه بر آن، برخی از این فجایع آن‌چنان پیامدهای سیاسی - امنیتی شدیدی در برداشته اند که موجب سقوط چند دولت شده اند. (الیاس، ۱۳۸۱).

امروزه حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی به درستی دریافته‌اند که برای مقابله اثربخش با هریک از این سه نوع بحران ناگزیرند هم از مردان بهره‌گیرند و هم از زنان.

زیرا مقابله با برخی از عناصر و ابعاد این بحران‌ها اساساً مردانه است، و مقابله با برخی دیگر از ابعاد آنها تنها از عهده زنان برمی‌آید. اما پاره‌ای از ابعاد بحران‌ها اساساً به جنسیت وابسته نیست و هر دو جنس قادرند در آن مداخله نمایند. به کارگیری زنان در هریک از سه دسته بحران سابقه‌ای دیرینه دارد.

نقش زنان در مدیریت بحران‌های امنیتی و سیاسی

بحران‌های امنیتی از جمله عرصه‌های مهمی هستند که زنان می‌توانند در آن نقش آفرینی کنند، چنین بحران‌هایی امنیت جامعه را به مخاطره می‌اندازند. آشکار است که مقابله اثر بخش و کارآمد با آنها نیز مستلزم به کارگیری اقشار مختلف جامعه به ویژه زنان است. اما نباید فراموش کرد که امنیت و بحران‌امنیتی از جمله مفاهیمی هستند که تفاسیر و دیدگاه‌های مختلفی پیرامون آنها فرمول‌بندی و ارایه شده‌است. از همین روی، تلاش برای به کارگیری اقشار مختلف جهت مداخله در بحران‌ها و مهار آنها مستلزم اتخاذ رویکرد معین و از پیش تعریف شده‌ای است. درست همانند حیطه فعالیت‌های نظامی، تامدتهای مدیریت نقش زنان در مهار بحران‌ها و فجایع (اعم از سیاسی، امنیتی، طبیعی و تکنولوژی) نادیده انگاشته می‌شد، کیلپاتریک^۱ و دیگران (۱۹۸۹) برای باورند که نادیده انگاشتن نقش زنان در مهار بحران‌ها از یک سوناشی از نگرش مردسالارانه جوامع به زنان، و از سوی دیگر ناشی از طرز تلقی و برداشتی بوده‌است که متولیان حکومتی و محققان نسبت به فجایع و بحران‌ها داشته‌اند.

به باور او جامعه مردسالار تا چند دهه اخیر زنان را موجوداتی عاطفی و تاثیر پذیر و ناتوان می‌دانست که برای مداخله در حوادثی که شدید، غیر مترقبه و ضربه آمیزند، ساخته نشده‌اند. اما این دیدگاه از دهه ۵۰ میلادی کم‌کم رو به افول نهاد و از آن

^۱ Celpatrek

پس زنان فعالانه در گروه‌ها، موسسات و نهادهای متولی و مسئول (دفتر امور زنان سپاه، ۱۳۸۲) مقابله با حوادث و بحران‌های مختلف پذیرفته شده و نقش آفرینی نمودند.

گلدینک (۱۹۹۰) طی یک سال بررسی نقش زنان را در بحران‌های سیاسی و امنیتی اروپا مرور کرده است، او به این نتیجه رسیده که طی مدت سه دهه از (۱۹۶۰-۱۹۹۰) در اکثر کشورهای اروپایی زنان به عنوان پلیس، مامور اطلاعاتی و حتی شهروند عادی، به مقابله و مداخله در بحران‌ها پرداخته‌اند. در این بحران‌ها زنان با واکنش‌های مختلف از مقابله فیزیکی با عوامل مخل امنیت، تاجنگ روانی و تبلیغاتی علیه بحران‌آفرینان نشان داده‌اند که قادرند همانند مردان به ایفای نقش بپردازند. (دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۷۸)

کالهن^۱ (۱۹۹۴) نقش زنان را در درمان روان‌شناختی آسیب‌دیدگان و بازماندگان حوادث و بحران‌های مختلف مورد بررسی قرار داده است. او پس از مطالعه بر روی جمعیتی بالغ بر ۲۰۰۰ نفر از آسیب‌دیدگان بحران‌ها و حوادث ضربه‌آمیز انگلستان نتیجه‌گیری نموده است که:

«زنان نشان داده‌اند که دریاری رساندن فوری به آسیب‌دیدگان و تسکین سریع آلام روان‌شناختی و جامعه‌شناختی آنان، بهتر از مردان عمل می‌کنند زیرا زنان با ویژگی‌های شخصیتی ممتاز خود آلام آسیب‌دیدگان را بیشتر و بهتر درک می‌کنند و از فنون درمانی مناسب برای تسکین آن بهره‌می‌گیرند، به ویژه موفقیت آنان در کاهش درد و رنج کودکان بازمانده از فجایع و حوادث بیشتر از مردان است. (شریفی، ۱۳۸۳)

و جوزف (۱۹۹۳) می‌گوید زنان استرالیایی در فعالیتهایی همچون آتش‌نشانی و اطفاء حریق، حمل مجروحان، برپایی کمپ‌های موقت جهت بازماندگان و مثل آن شرکت فعال دارند.

هرمن^۱ (۱۹۹۲) نیز می‌گوید؛ در بسیاری از کشورهای جهان زنان بیش از مردان به امور مربوط به مهاجران که بیش از هر گروه دیگری نیازمند همدردی و توجه عاطفی هستند، می‌توانند این نیاز عاطفی و روان‌شناختی مهاجران را برآورده سازند. و یا نمی‌توان از نقش ویژه‌ای که زنان می‌توانند در تسکین آلام مهاجران و کودکان در یک کشور غریب دارند، به سادگی گذشت و یا نقش زنان در اطلاع‌رسانی و تبلیغات و یا عملیات روانی در هنگام وقوع بحران‌های نظامی و امنیتی را از نظر دور داشت و اصولاً زنان بسیار بیشتر از مردان قادرند افکار عمومی را تهییج و تحریک نمایند.

به کارگیری زنان برای مقابله با رفتارهای اعتراض آمیز جمعی

با گسترش شهرنشینی و افزایش جمعیت شهرها، کنش‌های اعتراض آمیز همواره برای صاحبان قدرت و مقامات سیاسی خطری جدی محسوب شده‌اند، زیرا در نواحی شهری، برخلاف نواحی روستایی، توده گمنامی از مردم، که در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند، برای دستیابی به برخی اهداف خود، به سهولت برانگیخته شده و به خیابان‌ها می‌ریزند. این کنش‌های اعتراض آمیز به سرعت فرآیند زندگی شهری را، هر چند به طور موقت، دستخوش اختلال می‌سازد و دردهایی را برای مقامات حکومتی پدید می‌آورد.

از همین روی از زمانی که علوم رفتاری موجودیت خود را اعلام داشته‌اند، علمای این علوم برای تبیین، پیش‌بینی و کنترل و مهار این پدیده‌ها که اصطلاحاً آن را رفتارهای جمعی اعتراض آمیز نام نهاده‌اند؛ دامنه وسیعی از مطالعات را به سامان رسانده و نظریات مختلفی را ارائه کرده‌اند.

صاحب‌نظران تعاریفی متعددی از رفتارهای جمعی اعتراض آمیز ارائه داده‌اند. دوب^۲ (۱۹۹۸) معتقد است رفتارهای جمعی به آن دسته از فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود

^۱ Herman

^۲ -DOB

که تحت شرایط زودگذر، بدون ساختار و بی‌ثبات و به سبب فقدان آشکار هنجارهای مقبول رخ می‌دهند، اینگونه رفتارهای عاطفی، خودانگیخته، اتفاقی‌اند و کمتر قابل پیش‌بینی‌اند. میرز^۱ (۱۹۹۱) نیز رفتارهای جمعی اعتراض‌آمیز را به آن دسته از رفتارهای گروهی شهرونداطلاق می‌کند که هیجانی‌اند. اغلب مخرب و ویرانگرند و با منافع مقامات حکومتی در تضادند.

تنها نکته‌ای که تعریف میرزا از تعریف دوب متمایز می‌سازد « تعارض رفتارهای جمعی با منافع حکومتی است و همین نکته است که مورد توجه ویژه علمای رفتاری و سیاسی واقع شده است، با این وجود همه کنش‌های جمعی را نمی‌توان با منافع حکومتی در تضاد نمایان دید. استوارت^۲ (۱۹۷۱) چهار نوع کنش اجتماعی جمعی را چنین بر می‌شمارد. غوغا، آشوب هراس اجتماعی و هیستری جمعی.

غوغا، به رفتاری اطلاق می‌شود که از گروهی از مردم سر می‌زند و هدف آن اغلب خرابکاری و خشونت‌آمیز است. آشوب، نیز به رفتار مملو از خشم گروهی گفته می‌شود که از سازمان و وحدت اندکی برخوردار است.

یورش خشمگینانه اغلب به صورت حمله بی‌هدف جماعتی از شهروندان به یک موسسه یا گروهی از افراد را، می‌توان نوعی آشوب تلقی کرد. منظور از هراس اجتماعی نیز رفتار جمعی و وحشت‌آوری است که بر اثر احساس خطر پدید می‌آید. این پدیده خیلی سریع ساختار ذهن جماعت وحشت زده را فرا می‌گیرد و آنان را به تلاشهای بیهوده سوق می‌دهد.

هیستری جمعی، نیز نوعی کنش جمعی است و وقتی رخ می‌دهد که گروهی از مردم کنترل خویش را از دست می‌دهند و به شیوه‌ای برانگیخته و نامعقول رفتار می‌کنند. (استوارت، ۱۹۷۱)

^۱ - Mirs

^۲ - Ostovart

یکی از ویژگیهای بارز کنش‌های اعتراض‌آمیز چند دهه اخیر حضور فعال زنان در آن است. جوزف و ویلیامز (۱۹۹۶) با بررسی اعتراض‌ها و خشونت‌های جمعی ایرلند شمالی طی یک دهه دریافته‌اند که:

در آن خشونت‌ها، اغلب زنان پایه‌پای مردان به مقابله با پلیس می‌پرداختند. آنان با حمل چوب و چماق و حتی مواد آتش‌زا به پلیس‌یورش می‌بردند و پلیس را ناگزیر می‌ساختند تا برای مقابله با آنها متوسل به روش‌های خشونت‌آمیز و حتی سلاح شود. البته برای مقابله با زنان معترض و خنثی کردن کنش‌های اعتراض‌آمیز آنان در چند دهه اخیر ناگزیر شده‌اند تا از زنان ضد شورش استفاده شود. تجارب نشان داده‌است که عملکرد زنان ضد شورش در مهار کنش‌های جمعی اعتراض‌آمیز بسیار موفقیت‌آمیز بوده‌است. (ویلیامز، ۱۹۹۶، ص ۲۰۱)

لوفر (۱۹۹۸) نقش زنان را در تظاهرات‌های خشونت‌آمیز سیاهان آمریکا مورد بررسی قرار داده‌است. او نیز تأکید کرده‌است که حضور زنان در بین گروه‌های معترض نقش بارزی در افزایش دامنه کنش‌های هیجانی آنان دارد. به عقیده او زنان به مردان معترض روحیه می‌دهند. آنان را برای تسلیم نشدن در برابر فشارهای پلیس تهییج می‌کنند و خود نیز در بروز کنش‌های خشونت‌آمیز نقش بارز و برجسته‌ای دارند. به همین خاطر لوفر به حکومت‌ها توصیه می‌کند که اگر مایلند دامنه کنش‌های اعتراض‌آمیز شهری مشروعیت و موجودیت شما را با مخاطره جدی مواجه سازد از به کارگیری زنان در مقابله با آن کنش‌ها غفلت نورزید. چه زنان و حتی مردان معترض را در بسیاری از شرایط تنها با زنان می‌توان مهار کرد. (لوفر، ۱۹۹۸، ص ۳۷)

اما، آیا زنان از عهده چنین نقش‌هایی برمی‌آیند؛ مطالعات روان‌شناختی و عصب‌روان‌شناختی و زیست‌شناختی، داده‌هایی در تایید توانایی زنان برای انجام چنین نقش‌هایی به دست داده‌اند مثلاً گراهام (۱۹۹۸) نشان داده‌است که زنان در بسیاری

از توانمندیهای (عصب شناختی و تمرکز، توجه، سرعت عمل، واکنش های بیسکوموتور و...) همانند مردان هستند و درپاره ای دیگر از مهارت ها مثل مهارت های کلامی، طرازهوشی و حافظه توانا تر از مردان هستند. گالومنگلسدورف (۱۹۹۸) داده هایی در تایید یافته های گراهام ارایه داده اند. بنابراین زنان از نظر روان شناختی و جامعه شناختی محدودیتی برای مداخله درکنش های جمعی اعتراض آمیز و مهار بحران ها ندارند.

محدودیت ها و موانع بکارگیری زنان در بحران ها

نظر کارشناسان پیرامون کارکردهای زنان در جنگ کم و بیش نزدیک به هم بوده است و طبق این نظرات، مردان با حضور زنان در حیطه های خیاطی، پرستاری، مددکاری و جمع آوری آذوقه حداقل دیدگاه بانیمی از خود زنان دارند. مردان تمایلی به حضور زنان در کارکرد نظامی جنگ ندارند. آنان نگاه سستی به نقش های زنان دارند زیرا معتقدند که زنان می توانند کارهای غیر نظامی انجام دهند و از بازماندگان مراقبت کنند و به مداوای مجروحان بپردازند. اما آنان قادر نیستند وارد حیطه های صرفاً نظامی شوند چون این حیطه ها اساساً مردانه اند. مردان جامعه حتی کارشناسان و صاحب نظران نیز سالها است با چنین نگرشی از خود مقاومت نشان می دهند. اما این مقاومت پایدار نیست زیرا اگر زنان جامعه علیرغم مخالفت مردان جامعه در شرایطی بحرانی از خود ابتکار نشان دهند و برای مقابله با دشمن شگفتی بیافرینند، مردان ناگزیرند بر نقش های نظامی آنان نیز صحنه گذارند.

زنان به تدریج توانستند موانع را از سر راه خود بردارند. بگونه ای که در آغاز سده ۲۱ میلادی در بسیاری از کشورهای جهان اعم از کشورهای اروپایی، آفریقایی آمریکایی و... زنان نقش پراهمیتی در مقابله و مداخله در بحران ها داشته اند.

اما در ایران علیرغم نقش آفرینی و حضور نسبتاً فعال زنان در بحران های پس از پیروزی انقلاب هنوز موانعی بر سر راه مشارکت زنان در بحران ها وجود دارد. برخی

از آن موانع، موانع قانونی است و برخی نیز ناشی از نگرش نامساعد افراد جامعه (فرهنگ) به حضور زنان در بحران‌ها است. علاوه بر آن، به نظر می‌رسد که بخش عمده موانع مربوط به نظام مردسالارانه حاکم بر خانواده‌هاست که زنان را از مداخله در بحران‌ها باز می‌دارد. زنان حدوداً ۱۰ درصد، مردان رامنوع حضور خود در شرایط بحرانی می‌دانند و حدود ۷۰ درصد زنان ایرانی معتقدند که مردان تا حدودی مانع حضور آنان در شرایط بحرانی می‌شوند.

یکی از عوامل عمده تغییر نگرش در بکارگیری زنان در حیطه‌های نظامی در سایر کشورها حضور ابتکاری، داوطلبانه و کارآمدی زنان در شرایط بحرانی بوده است. به تعبیر دقیق‌تر زنان خود گام پیش نهادند و بنابراین مردان ناگزیر شدند تا نگرش خود را نسبت به آنان تغییر دهند. اما در کشور این نگرش همچنان پابرجاست و این درحالی است که زنان ایرانی در بحران‌های گذشته، جنگ تحمیلی و شورش‌های شهری نقش‌های موثری نیز ایفا نموده‌اند، اما آشکار است که نقش آنان در کنش‌های خشونت‌آمیز محدود بوده است. درحالی‌که در کنش‌های غیر خشونت‌آمیز نقش‌های فعال‌تری داشته‌اند. به همین سبب است که کارشناسان مرد جامعه پذیرفته‌اند که زنان در کنش‌های غیر خشونت‌آمیز سیاسی، راهپیمایی و جمع‌آوری اطلاعات، می‌توانند شرکت کنند. اما همچنان با حضور زنان در کنش‌های شدید و خشونت‌آمیز مخالف‌اند.

تغییر چنین نگرشی جز با عمل زنان محقق نخواهد شد زنان باید در صحنه‌های بحرانی و موقعیت‌های اضطراری کنش‌های موفقیت‌آمیزی از خود نشان دهند تا مردان باورشان شود که زنان مسلمان ایرانی می‌توانند ضمن حفظ موازین شرعی در مقابله با بحران‌ها همانند مردان عمل کنند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب فوق می‌توان نتیجه‌گرفت که امروزه زنان درهریک از بحران‌ها و فجایع طبیعی یا ساخته دست بشر نقش ویژه و منحصر به فردی دارند. آنان در بسیاری از نقش‌ها همچون التیام آلام روانی، اجتماعی، آسیب‌دیدگان تبلیغات و جنگ روانی اطلاع‌رسانی و پرستاری نقش بدیعی دارند و ثابت شده است که مردان در چنین نقش‌هایی، عملکردی کمتر از زنان از خود نشان می‌دهند.

و این‌بدان معنی است که حضور زنان در قلمروهای بحرانی الزامی و اجتناب‌ناپذیر است، و چنین پیداست که هیچ کشوری بدون یاری جستن از توان و انگیزش زنان قادر به از سرگذراندن موفقیت‌آمیز بحران‌های پیش‌روی خود نیست، زیرا، اولاً بسیاری از بحران‌آفرینان برای گسترش دامنه‌ی بحران از زنان بهره می‌گیرند. ثانیاً: برخی از بحران‌آفرینان رفع ستم و تبعیض از زنان را بهانه‌ای برای استمرار گسترش بحران می‌دانند؛ ثالثاً: قابلیت و مهارت زنان در برخی قلمروها و حیطه‌های بحران‌بی‌بدیل است و آخرین، دردنیای رشدیافته‌ی امروزی به‌مدد تکنولوژی فوق‌مدرن دامنه‌ی بحران آنچنان وسعت می‌یابد که جز با بهره‌گیری از تمامی پتانسیل‌های موجود نمی‌توان به مقابله با آن پرداخت.

منابع فارسی

- ۱- ادیبی سده، مهدی (۱۳۷۹)، جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی، تهران: انتشارات سمت
- ۲- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۸)، ارتش و سیاست، تهران نشر قومس
- ۳- اسدی، محمد حسین (۱۳۸۰)، سنجش عوامل موثر بر رشد منفی زنان پاسدار، پروژه تحقیقاتی دفتر امور زنان
- ۴- افتخاری، اصغر (۱۳۷۸)، حوزه ناامنی، فصلنامه مطالعات راهبردی شماره ۳.
- ۵- الیاسی، محمد حسین، مترجم، (۱۳۷۹) استرس پس از ضربه (تالیف جوزف و دیگران). تهران، نشر آمن.

- ۶- الیاسی، محمد حسین، مترجم، (۱۳۸۱)، *روانشناسی نظامی (تالیف گال و منگلسدورف و دیگران)*، تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).
- ۷- الیاسی، محمد حسین و دفتر امور زنان سپاه (۱۳۸۰) *بررسی موانع و محدودیت های پیشرفت شغلی زنان سپاه*، پروژه تحقیقی منتر نشده.
- ۸- تقاء، احمد رضا، مترجم، (۱۳۸۱)، *جنگ پست مدرن، سیاست نوین درگیری (تالیف کریس هیلزگری)*، تهران: انتشارات دوره عالی جنگ سپاه.
- ۹- جوادی، محمد جعفر، مترجم، (۱۳۷۴)، *روان شناسی شخصیت (تالیف لارنس پروین)*، تهران: انتشارات رسا.
- ۱۰- حسینی، حسین و الیاسی، محمد حسین (۱۳۷۸). *مجموعه مقالات همایش جنگ روانی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین (ع)
- ۱۱- خسروی، احمد (۱۳۸۰)، *تهاجم تبلیغاتی غرب، مقاله ارائه شده در همایش جنگ روانی*.
- ۱۲- دانشکده فرماندهی و ستاد (۱۳۷۸). *کنترل اغتشاشات*، انتشارات گروه مقاومت.
- ۱۳- رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۸)، *آناتومی جامعه، مقدمه ای بر جامعه شناسی کاربردی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۱۴- ریاحی، محمود (۱۳۷۸)، *بررسی عوامل موثر بر نارضایتی شهروندان ایران*، پروژه تحقیقاتی وزارت کشور.
- ۱۵- زینالی، علیرضا و الیاسی، محمد حسین (۱۳۷۹)، *سنجش وانگیزه های غالب بسیجیان*، تهران: سازمان تحقیقات بسیج.
- ۱۶- شادی طلب، ژاله (۱۳۷۲)، *جامعه شناسی فاجعه*، تهران: بنیاد مسکن انقلاب اسلامی.
- ۱۷- غریب، حسین (۱۳۶۸)، *تحولات طبقات اجتماعی در ایران و تهدیدات بالقوه امنیتی آن*، مجله سیاست اقتصادی شماره ۱۴۴-۱۴۳
- ۱۸- کاشانی، محمود، مترجم، (۱۳۸۰)، *جنگ روانی (تالیف صلاح نصر)*، تهران: انتشارات صدا و سیما.
- ۱۹- ماندل، رابرت (۱۳۷۴)، *چهره متغیر امنیت ملی*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۲۰- مرکز مطالعات ارتش بیست میلیونی (۱۳۷۱)، *مدیریت سوانح و حوادث غیر مترقبه*، تهران: انتشارات مرکز مطالعات بسیج.
- ۲۱- مرشدی راد، علی، مترجم (۱۳۷۷)، *چرا انسان هاشورش می کند*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲۲- معاونت آموزشی ناجا (۱۳۷۶)، *حفظ نظم و ماهیت در مواقع اعتصابات*، تهران: انتشارات نیروی انتظامی.
- ۲۳- مصفا، نسرین (۱۳۷۵)، *مشارکت سیاسی زنان در ایران*، تهران: انتشارات وزارت خارجه.